

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

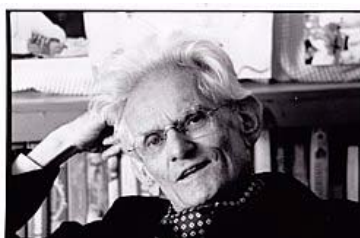
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: میشل وره
برگردان: حمید محوی
۱۴ دسمبر ۲۰۲۲



میشل وره در سال ۲۰۰۹ - Michel Verret

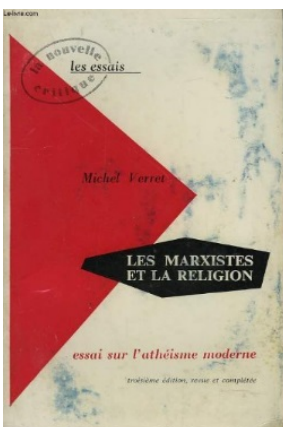
مارکسیست ها و دین-۴

درنگی درباره خداناباوری مدرن

۱.۲.۶ تقلید از خدا

به این ترتیب « جذابیت » متقابل آنها را توضیح می دهیم. « خدایان همواره نیل به انسان شدن دارند »^۱ و انسان ها نیز نیل به خدا شدن دارند گرچه با محاسبه منطقی فاصله ای به عمق بی نهایت آنها را از یک دیگر جدا می کند.

اشتهای انسان ها در همدات پنداری با خدا (و جهان قدسی) حد و مرزی را بر نمی تابد. آیا جذب مواد غذایی نخستین شکل از یگانگی با او نیست ؟ خدایان را می خورند. از غذای توت میک تا آئین عشای ربانی، خوردن قرص نان در کلیسای کاتولیک (نان و شراب نزد ارتدکس ها و پروتستان ها)، آئین و مراسمی که طی آن به صورت نمادینه خدای مورد پرستش را می خورند، تا روزگار ما ادامه یافته است. جزم اندیشی مسیحی



در تغییر و تبدیل نان و شراب به جسم مسیح، آیا حضور واقعی تن جسمانی (پیکره مقدس) و خون گران بهای مسیح در نان و شراب بلعیده شده طی آئین عشای ربانی را تأیید نمی کند ؟

وقتی دیگر خدایان را نمی خورند، به تقلید از آنان می پردازند : و این شکل متمدنانه همدات پنداری است. تقلید به معنای محض کلمه در ادیان باستانی (رقص شیر، و مانند اینها) یا تقلید اخلاقی (در ادیان پیشرفته) – در اصل آن تغییری به

¹ Thomas Mann : Joseph et ses frères, Gallimard, tom I, p. 167. Tout le roman est une illustration concrète des thèses de Feuerbach sur la religion

توماس من : یوسف و برادرانش. همه این رمان بیان عینی نظریات فویرباخ درباره دین است.

وجود نمی آید، با وجود پیچیدگی و پیشرفت های بزرگ در محتوا ... فقط هویت عمیق طبیعت بین خدا و انسان می تواند به مسأله هویت آنان مفهوم ببخشد. توماس من می گوید « تقدیس (مقدس شمردن) جوهر الهی و تطهیر جوهر انسانی فرآیند مضاعفی را تشکیل می دهد که به شکل تنگاتنگ در پیوند با یکدیگر ند. فرمان خدا به انسان : مقدس باش به چهره من، از پیش تقدیس خداوند در انسان را مفروض می دارد و به طور مشخص به این معناست که بگذار من خود را در تو به قداست برسانم و سپس تو به قداست نائل شو.»^۲ اگر خدا تصویر واژگون شده انسان نمی بود آیا چنین پیمانی « بین انسان و خدا » امکان پذیر می شد ؟

۱.۲.۷. خدا، شخصیت پردازی فضا...

هیچ یک از صفات خدا از وجود انسان قدیمی تر نیست : وجود، آگاهی، شخصیت، هوش، خواست، ارزشگذاری خویشتن، عشق به دیگری، خوبی، نیاز به آفریدن، و سرانجام تضادی که حتا کمتر از انسان، خدا را از آن گریزی نیست. حضور همه جائی^۳ و وسعت بی نهایت خداوند بی آن که به تجربه انسانی رجوع داده نشود ممکن نیست. دست کم به این شرط که « اندازه فضا » در تجربه انسانی مشخص شده باشد.

فویرباخ به این نکته می پردازد که تا اندازه ای که انسان ها وجود دارند به همان اندازه بشریت دارای نیرو و خصوصیت است. راز فرزندگی تعیین کننده های خدا چیزی نیست به جز راز جوهر انسانی، جوهر بی نهایت متنوع و مستعد برای بی نهایت تعیین کننده ها و به همین علت محسوس است.^۴ به همین ترتیب، لوی بروهل بعدها می گوید که بنیاد اولیه حضور همه جائی خدا در تجربه جاری و ساری در تعلق فرد آدمی به گروه نهفته است : « هر یک در طول زندگی خود دائماً تجربه می کند که با افراد دیگری که در فاصله فضائی و مکانی از او به سر می برند شراکت دارد. در نتیجه حضور دوگانه برای او هیچ چیز غریبی نیست.»^۵ نه حضور چند گانه، و نه حتا در مرحله پیشرفته تر حضور همه جائی خدا نیز جای شگفتی ندارد، خدا این موجود شگفت انگیز است که همه جا هست و هیچ کجا نیست.

۱.۲.۸ ... ولی از نوع بدبخت

خدا به مثابه « ذات شخصیت پردازی شده نوع بشر»^۶ تجلی می یابد. شخصیت پردازی شده و از خودبیگانه، یعنی به عاریت داده شده به دیگری و عینیت یافته در خودش. « انسان ذات خود را عینیت می بخشد، سپس همین موجود عینیت یافته را به متعلق شناسائی^۷ تبدیل می کند، و به فاعل شناسائی^۸ و شخص تبدیل می شود.»^۹ فویرباخ خیلی خوب ساخت و ساز فرافکنی دینی را خلاصه می کند، ولی یگانه نقص او این است که دلایل عینیت بخشی را در ابهام و تاریکی رها می کند.

چرا انسان در فرافکنی عاطفی خصوصیت ذهنی خود را بازشناسی نمی کند ؟ چرا انسان برای متعلق شناسائی که حاصل تخیل خود او بوده موجودیتی متعالی قائل می شود، مگر نه این که متعلق شناسائی واقعی او - وضعیتی که به آن تسلط ندارد - آن را واقعاً به تعالی می رساند ؟ هیجان حسی پاسخی است که وجه ناتوان انسان را در وضعیت از خودبیگانه ابراز می کند. پس خود هیجان حسی از خودبیگانه است. انسان هیجان زده تسلطی بر هیجان حسی خود

² Thomas Mann : Joseph et ses frères, tom 1, p. 283.

³ Ubiquité موجودی که هم زمان در همه جا حضور دارد

⁴ Feuerbach : Manifestes philosophiques, op. cit., p. 76.

⁵ Lévy-Bruhl : Carnets, P.U.F., 1949, p. 9.

⁶ Feuerbach : Manifestes philosophiques, op. cit ; p. 230.

⁷ متعلق شناسائی

⁸ Fاعل شناسائی

⁹ Id., p. 92.

ندارد، به همین منوال بر وضعیتی که آن را تحریک کرده نیز تسلط ندارد. شخصی ترین و عمیق ترین فانتمس هایش به شکل متناقضی برای او بیگانه باقی می ماند. به این ترتیب در مورد خدا : انسان خود را در او گم می کند. و او باید خود را گم کند تا خود را باز بیابد... انسان غیر انسانی. وضعیت خدا وضعیت ایمان را بازتاب می دهد که خود این ایمان فقط بیان درماندگی قلب ناتوان است.

درک بشریت خدا در نتیجه بشریت بشرهای باورمند به او را بر ما آشکار می کند و به همین گونه غیر بشری بودن زندگی آنان را آشکار می کند. پاسکال حق داشت بگوید که : دین به بزرگی بدبختی است. بزرگی بدبختی دوران های بدبخت...

۳

۳.۱. خدا، روح محض

دلیل دلایلی دارد که قلب نسبت به آن آگاهی ندارد. پس چگونه است که خدا پس از این همه پیشرفت تفکر انسانی تا این اندازه به شکل دراز مدت دوام آورده ؟

۳.۱.۱. تأثیر پذیری عاطفی تفکر

[دلیل] مجهز به سلاح روح انسانی مثل مینور^{۱۰} از پیشانی ژوپیتر^{۱۱} به دنیا نمی آید. انسان زندگی می کند پیش از آن که بیندیشد و اندیشه او مدت ها در خدمت احساسات و حرکات او باقی می ماند.

هانری والون درباره اهمیت پیش درآمد پسیکوموتور در بازنمایی های ذهنی توضیح داده است.^{۱۲} کودک با بدن خود حرکات ریتمیک بدن دیگری را همراهی می کند، او در این بازی ها الگوهای متعددی را تقلید می کند، با وجود این هنوز قادر نیست از دیدگاه ذهنی آن را بازنمایی کند. نزد فرد بالغ معمولاً از تقلید اجتناب می کند به جز در وضعیت جمعی، گرچه این فعالیت بازنمایی (تقلید) نزد او در بازی بی وقفه وضعیت بدن که با عملکرد قوه محرک جسمی تنظیم می شود در حالت پنهان باقی می ماند. انرژی عضلانی در واقع دائماً در حالت سکون پخش می شود^{۱۳}، حتا در وضعیت آمادگی عضلات برای حرکت که غالباً در تقلید از دیگری فراخوانده می شود : تن تماشایی در فاصله از زمین بازی با حرکات فوتبالیست ها یا آکروبات ها ممزوج می شود، حتا روی حرکات آنان پیش دستی می کند. و بویژه وقتی که هیجان زده است. نمایش محرک در واقع این جا بیان و تداوم فعال همذات پنداری عاطفی است.

بازنمایی ذهنی فقط اندک اندک از این پیش درآمد های محرک خود را آزاد کرد که علاوه بر این مشخصاً تابع شبیه سازی نمایش، نمادهای نقاشی یا نوشته های عهد عتیق و تا اشکال بدوی زبان آوایی باقی می ماند. هانری والون مراحل این پیشرفت را تحلیل کرده است : موضوع این است که باید به کپی واقعیت که تقلید نخستین شکل آن است

¹⁰ Minerve (Latin : Minerva)

مترجم : در اساطیر رومی الهه تفکر متعالی، فضیلت، هوش، هنرها و صنایع و آنانی است که به این هنرها و صنایع می پردازند.

¹¹ Jupiter

ژوپیتر خدائی که بر زمین و آسمان و همه موجوداتی که در آن زندگی می کنند فرمانروائی می کند. او فرمانروای خدایان دیگر نیز هست.

¹² Wallon : De l'acte à la pensée, Flammarion, 1942. (از حرکت تا تفکر)

¹³ مترجم : این موضوع در مبحث عصب شناسی نیز نورون های آینه Neurones miroirs نامیده می شود#:

Votre cerveau n'a pas fini de vous étonner, Editions Alain Michel. 2012, p. 71

وجودی نسبتاً مستقل از حضور الگوی واقعی و حتا بازتولید بفعل که بدن انجام می دهد عرضه کرد. زبان این معجزه را تحقق خواهد بخشید : حرف زدن، آیا فراخواندن اشیاء و چیزها به وسیله علامت های قراردادی نیست ؟ یعنی انجام عملیات روی علامت ها بجای خود چیزها ؟ در اینجا، حرکت صوتی جایگزین حرکت بدنی می شود. این حرکت صوتی به سهم خود درون سازی می شود و ما به ساحت حرکت ذهنی و تفکر درونی دست می یابیم. این تفکر درونی هر اندازه از سطح علوی برخوردار باشد، با وجود این، به حرکت و تجربه های بدوی که انعکاس آن می باشد وابسته باقی می ماند. تفکر درونی در عین حال آمیخته به فضای عاطفی خاص تجربه هائی است که نشان می دهد. زبان هیجان حسی را حذف نمی کند : بلکه فقط آن را بیان می کند.

خود این شیوه بیان ما را از هیجان حسی آزاد می کند، ولی در صورتی که به طور مشخص بتواند بر متعلق شناسائی مورد نظر خود به صورت ذهنی تسلط یافته و توان آمادگی برای حرکت فکری داشته باشد می تواند شرایط عینی هیجان حسی اولیه را تغییر دهد. ولی اگر چنین اتفاقی نیفتد، موضوع مربوط خواهد شد به از خودبیگانگی دینی، در اینجا بر عکس، تفکر تابع مقولات عاطفی باقی خواهد ماند. فزاینده هیجان حسی در فرد فکر او را دچار ابهام و پریشانی می کند. به این ترتیب خدا معمولاً به امر حسی تبدیل می شود و اندیشه شده نیست. و وقتی خدا شناسان سعی می کنند بین دو خلسه درباره خدا بیندیشند، هنوز در فضای تمثالات روحانی و زیر سایه رحمت قدسی به سر می برند، و در مقوله های مشارکت قابل بررسی می باشد. لوی بروهل به درستی روی خصوصیت عاطفی « مقوله های فراطبیعی » پافشاری کرده است که همواره بر « تفکر جادویی » در جوامع عهد عتیق و در دوران کودکی و در هزار و یک بازمانده این تفکر جادویی و اسطوره ای در دوران مدرن تسلط داشته است...¹⁴

۱.۳.۲. آئین فعل

نتیجه می گیریم که تفکر به خودی خود برای حذف ساخت و سازهای از خودبیگانگی و فراقکنی عاطفی (حسی- روانی) که ناتوانی های طبیعی و اجتماعی انسان موجبات آن را فراهم می کند کافی نیست. تفکر حتا می تواند خوراک جدیدی و مشخصاً معرفت شناختی که حاصل روند شناخت بوده به آنها عرضه کند.

ابتدا فعل بود ؟... در واقع کلمات است که مردمان نخستین آنها را ستایش می کنند : فرمول های آئینی در زبانی تقدیس یافته که گاهی کاملاً به زبانی غیر قابل فهم تبدیل می شود.¹⁵ خدا، برهما، ایزد آئین هندو، خدای کلمات است، مشخصاً « کلمه ». پس چرا زبان به خدا تبدیل نشود ؟ به قدرت عظیم آن بیندیشیم. کلمه یادآور شیء است، آن را اعلان می کند، فرامی خواند و موجب عمل غیر می شود. در جامعه بشری، به گفته هگل « گفتن، همان عمل است ».

در این صورت، آیا نمی توانیم بگوئیم که جادوی کلمات وقتی انتقال صوتی آوائی برای حضور ذهنی و روحی شیء غایب کافی باشد، در جهان بیرونی تأثیر مطلوب را به وجود می آورد ؟ چگونه فرد دوران نخستین در زبان حاصل و

¹⁴ Lévy-Bruhl : Cahiers. Voir aussi Wallon : Les origines de la pensée chez l'enfant et Roland Barthes : Mythes, Editions du seuil.

¹⁵ مترجم : این موضوع درباره کتاب اصلی اسلام یعنی قرآن بین ایرانیان از آغاز تا امروز خیلی بارز به نظر می رسد، با این تفاوت که اگر روزگاری در دوران های اولیه زبان تقدیس یافته بین عرب زبانان «قابل فهم» بوده، در مورد قرآن بین ایرانیان هیچ گاه قابل فهم نبوده است. اصوات خلسه آور قرآنی کافی خواهد بود تا نشانه های قدرت معجزه آسای آن را در اذهان و در جهان تخیلی تجلی ببخشد. به همین علت منع نقد قرآن و دین (یعنی منع خواندن واقعی این کتاب یعنی خواندن و اندیشیدن و نقد و بررسی و انتشار آن) که با سنگینی حکم ارتداد در صورت خروج از اعتقادات رسمی بر دوش همگان همراه است، قدرت جادویی زبان غیر قابل فهم و حراست از آن با ترس از مرگ ادغام می شود... ترس از مرگ نیز بازمانده همان ترس از ناشناخته های قدیمی و ایزدان بوده که با ناشناختگی یا غیر قابل فهم بودن زبان تقدیس یافته و جادویی هماهنگی دارد.

نشان فعالیت اجتماعی خود را بازشناسی می کند، او که تمام زندگی خود را تحمل کرده است؟ قدرت کلمات بنظر او اسرار آمیز و بیگانه، فعل به فتنش یا بت واره تبدیل می شود (شینی که برای آن قدرت جادویی و فرا طبیعی قائل می شوند) و تقدیس می یابد همانگونه که هنوز امروز همچنان به صورت فرمول دعا رایج است.

آئین کلمات به خودی خود ایده آل اصل ایزدی را به همراه ندارد. کلمه یک واقعیت مادی است و محمل مادی او همان فردی است که سخن می گوید، یک تن جسمانی سخنگو. این امر که خدایان حرف می زنند موجب نمی شود که فاقد تن جسمانی باشند. ساخت و ساز فراقنی در زنده انگاری خصوصیت انسان دیسی آنان را حفظ می کند. خدایان سخن می گویند و همچنان به مثابه تصویر انسان های سخنگو با مادیتی که خاص آنان است طراحی می شوند.

۱.۳.۳ منابع معرفت شناختی ایده آلیسم

با وجود این، زبان شرایط امکان گذار به ایده آل ایزدی یا ساده تر بگوئیم گذار به ایده آلیسم را فراهم می کند. کلمه فقط به واقعیت مادی محدود نمی شود، یا به طریق اولی مفهوم آن به واقعیت فوری و بی واسطه خلاصه نمی شود، زیرا کلمه نشانه واقعیت غایب است، بهتر بگوئیم، نشانه یک سری واقعیت یا جوه واقعیت است... یعنی آنچه که اندیشگی آن را امکان پذیر می کند.

کلمه در واقع محصول و نشانه یک فعالیت ذهنی است. انتزاعی سازی، جدا سازی و عمومیت بخشیدن است، جدا سازی و حفظ تفکیک آنها در جوه شیء (متعلق شناسایی) که در واقعیت به هم پیوسته اند و تعیین آن توسط یک نشانه یگانه برای جوه مشترک در یک سری شیء است. این جا امکان ایده آلیسم ظاهر می شود. لنین می نویسد: « وقتی هوش انسانی چیز فردی را مورد بررسی قرار می دهد، یک تصویر، یک مفهوم از آن به دست می آورد، این موضوع یک حرکت ساده، فوری، مرده نیست، انعکاس در آینه هم نیست، ولی یک عمل پیچیده دو وجهی، زیگراگی است، عملی که پرواز تخیلی در بیرون زندگی را امکان پذیر می کند و حتا بیشتر از این، امکان تغییر و تحول نامحسوسی را ممکن می سازد که انسان به آن آگاهی نمی یابد: مفهوم انتزاعی، اندیشگی، در یک فانتزی تخیلی، و در آخرین تحلیل خدا است.»

تفکیک کل از جزء در واقع جدا سازی را امکان پذیر می کند، و احتمالاً تقابل یکی و دیگری... ولی چنین تقابلی در عین حال مربوط است به دو شیوه وجودی: ذهنی و عینی، ایده آل و واقعی... برای تعریف ایده آلیسم کافی خواهد بود که پیشینگی و استقلال اولین کلمه نسبت به دومین کلمه را در نظر بگیریم. به این ترتیب، « خصوصیت مضاعف شناخت انسان و امکان ایده آلیسم، دین داده هائی هستند که از نخستین حرکت انتزاعی مقدماتی بر می آید.»^{۱۶}

این امکان به صورت تاریخی از طریق تلاقی دو نوع پدیده که هم زمان متوجه پیشرفت در عرصه شناخت و شرایط اجتماعی اندیشه می باشد به واقعیت تبدیل می شود.

۱.۳.۴ شرایط فرهنگی

پیشرفت در روند انتزاعی^{۱۷} به انسان ها اجازه داد که قوانینی را عرضه کنند که ابتدا به صورت تجربی و سپس به صورت علمی انجام گرفت. این قوانین مناسبات جهانشمول و ضروری بین پدیده ها را بیان می کند، و روشنگر ذات درونی، وجود عمیق، علت وجودی این یا آن نظم در واقعیت ها می باشد. این گذار از ظاهر به باطن و ذات پدیده ها علم را تشکیل می دهد. ولی علم از بت و ارگی کالا در امان نیست.

¹⁶ Lénine : Cahiers philosophiques, p. 289, Editions Sociales

¹⁷ مترجم: انتزاع در روند شناخت برای گذار از مرحله شناخت حسی به مرحله شناخت عقلی

فکر جهانشمول چیزی نیست بجز انعکاس واقعیت جهانشمول. به این علت که در واقعیت وجوه جهانشمولی وجود دارد (برای مثال کمیت : تداوم، انقطاع و مانند اینها) که می توانیم به آنها فکر کنیم. که بدون آن ایده به فکر هیچکس راه نخواهد یافت و حتا بدتر از این، تفکری وجود نخواهد داشت، زیرا تفکر چیزی نیست بجز عرضه یا اعلام ذهنی جهانشمول در زبان.

ولی کشف جهانشمول از طریق تفکر جنبه ثانوی دارد، زیرا به اکتشافاتی بستگی دارد که پیش از این در زمینه عمل تجربی یا فنی روی داده است. عمل یعنی کندوکاو محیط، آزمون واقعیت هائی که آن را تشکیل می دهد، کشف پیوندهای ضروری این واقعیت ها، که در غیر این صورت انطباق با آن امکان پذیر نخواهد بود. تفکر جهانشمول شرایط خود را در عمل انسانی می یابد، عمل کمیت مسبوق به ریاضیات است، مثل حرکت نسبت به مکانیک، یا عمل سیاسی نسبت به علم سیاست و مانند اینها... روانشناسی کودک و تاریخ علوم روی این نکته شواهدی عرضه می کند که هماهنگی شان انکار ناپذیر است.

ولی اگر این دو حقیقت از سوی فرد متفکر به فراموشی سپرده شود، گزاره جهانشمول به جای خود جهانشمول گرفته خواهد شد، و جهانشمول به جای گزاره و ایده... یک ایده برای خود به صورت ابدی آفریده نشده، مطلق نیست. زیرا اگر ایده جنبه های واقعی جهانی را بازتاب ندهد که به صورت ابتدائی در عمل کشف شده... باید پیش از آنها وجود داشته باشد... در این صورت ما در عرصه ایده آلیسم قرار می گیریم.

برای چنین رویدادی، کافی بود که منشأ واقعی ایده به فراموشی سپرده شود، و چنین شرطی برای ورود به ایده آلیسم از وقتی تحقق یافت که تفکیک کار فکری و جسمی تثبیت شد.

ادامه دارد